

Empiricism in Mainstream Economics and Islamic Economics; Reasons and Effects

Mohammad Ali Farahani Fard (Qom University Email: Mali.farahani@gmail.com)

Saeed Farahani Fard (Qom University Email: Saeed.farahanifard@gmail.com)

ARTICLE INFO

Article history

Received: 10 May 2019

Revised: 8 June 2019

Accepted: 15 June 2019

Published online: 22 June 2019

Key words:

empiricism, Mainstream Economics,
Islamic Economics, Fundamental and
Applied Method

ABSTRACT

The empiricism from its emergence in the 19th century to the logical Positivism and Falsificationism in the 20th century has had its effects on sciences in its period. These effects in Economics include matters such as: the separation of the prescriptive Economics, renaming the Political economy to Economics, converting the identity of Economics into an instrumental science, effecting on the economic heuman, the change in the method of theorizing and writing of scientific articles, spreading of econometrics and neglecting history of economic ideas and so on. The empiricism has effected unwantedly on economic ideas of Islamic theoreans so that the Islamic economic system does not be counted as of Economics. This leads to some kind of interior incompatibility in the Islamic Economics and likewise the positive and prescriptive dimensions of Islamic Economics be explained with the analytical tools of the Mainstream Economics. The explanation of these issues in the Mainstream and Islamic Economics and its factors is introduction to the reconstruction of the Islamic Economics.

حس‌گرایی در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی؛ عوامل و پیامدها

محمدعلی فراهانی‌فرد (محقق همکار دانشگاه قم، Mali.farahani@gmail.com)

سعید فراهانی‌فرد (دانشگاه قم؛ نویسنده مسؤل، Saeed.farahanifard@gmail.com)

اطلاعات مقاله

دریافت: ۲۰ اردیبهشت ۹۸
بازنگری: ۱۸ خرداد ۹۸
پذیرش: ۲۵ خرداد ۹۸
انتشار: ۱ تیر ۹۸

چکیده

حس‌گرایی از ظهور ابتدایی آن در قرن ۱۹ تا اثبات‌گرایی منطقی در قرن بیستم و تا ابطال‌گرایی، آثار و آسیب‌هایی بر علوم روزگار خود داشته است. این آثار و آسیب‌ها در علم اقتصاد، شامل اموری مانند جدایی بخش تجویزی از دانش، تغییر نام اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد، تغییر هویت اقتصاد به علمی ابزاری، تأثیر بر انسان اقتصادی، تغییر روش نظریه‌پردازی و نگارش مقالات علمی، گسترش اقتصادسنجی و بی‌توجهی به تاریخ عقاید اقتصادی است. حس‌گرایی ناخواسته بر نظرات اقتصاددانان اسلامی نیز سایه افکنده و منجر به تلقی خروج نظام اقتصادی اسلام از علم اقتصاد گشته است. این امر موجب نوعی ناسازگاری درونی در جریان علم اقتصاد اسلامی گشته، نظریات اقتصاد اسلامی در بُعد اثباتی و تجویزی با ابزارهای تحلیلی اقتصاد متعارف تبیین می‌گردند. تبیین این امور در اقتصاد متعارف و اسلامی و عوامل آن، مقدمه بازسازی اقتصاد اسلامی است.

واژگان کلیدی

حس‌گرایی، اقتصاد متعارف، اقتصاد اسلامی، روش بنیادین و کاربردی

مقدمه

واکاوی مسائل IBE، دست کم تا آن‌جا که با بحث ما علم اقتصاد مانند هر علم دیگر دارای مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی خود است. این مبادی تعیین‌کننده روش کاربردی (= تکنیکی) تولید نظریه در علم اقتصاد هستند. حس‌گرایی از جمله مبادی معرفت‌شناختی است که به مثابه جزئی از روش بنیادین علم اقتصاد بوده و از طریق تأثیر بر روش کاربردی تولید نظریه بر محتوای نظریات اقتصادی نیز اثرگذار بوده است. بررسی تطورات و بروز حس‌گرایی در اقتصاد متعارف در برخی نوشته‌ها پیگیری شده است. مارک بلاگ با بررسی جریان حس‌گرایی در کتاب خود، اقتصاددانان را پیرو نوعی ابطال‌گرایی می‌داند (بلاگ، ۱۳۸۰). دادگر در بخشی از کتاب خود به بررسی اندیشه‌های پوپر درباره علم اقتصاد پرداخته است. پوپر معتقد است اندیشه نئوکلاسیک نیز در راستای ابطال‌گرایی است (دادگر، ۱۳۸۴). غنی‌نژاد ظهور اثبات‌گرایی در علم اقتصاد را مرتبط با هاجیسون می‌داند و بعد از وی، از دیدگاه فریدمن به عنوان ترکیب ناموزون ابزارگرایی و اثبات‌گرایی نام می‌برد (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶). داو، اثبات‌گرایی را رهیافتی استقرایی‌تر از روش فرضیه‌ای قیاسی معرفی می‌کند که به هیچ پیش‌انگاره نظری وابسته نیست (داو، ۱۳۸۸: ۱۵۳). ناظمان نیز ضمن بررسی تغییرات و فراز و نشیب‌های علم اقتصاد به دوره تجربه‌گرایی و ابطال‌گرایی اشاره می‌کند (ناظمان، ۱۳۷۵). جابری، علم اقتصاد را متأثر از مبانی و اصول موضوعه به عاریه گرفته شده از حوزه‌های مختلف می‌داند و معتقد است این علم بر اساس مطالعه رفتار تک‌تک افراد پدید نیامده است. وی تأثیر اثبات‌گرایی منطقی را نیز در علم اقتصاد مورد بررسی قرار می‌دهد (جابری، ۱۳۸۸).

در اقتصاد اسلامی نیز نظریه‌ها با مطالعه کاربردهای اقتصاد آزمایشگاهی برای اقتصاد اسلامی معتقد است از این راه می‌توان به علم اقتصاد اسلامی بر اساس تعریف

شهید صدر ره دست یافت. از نظر وی علم اقتصاد در نظر شهید صدر، مطالعه رفتار اقتصادی جامعه اسلامی است (نظریه‌پور، ۱۳۸۴).

از دیدگاه این نوشتار، معرفت علمی نسبت به رفتار تک‌تک افراد، تنها در بستر اصول موضوعه و مبادی معرفت‌شناختی مرتبط با آن امکان‌پذیر است؛ زیرا هر شناخت علمی تابع اصول موضوعه و مبادی معرفت‌شناختی و غیرمعرفت‌شناختی خود است. بنابراین، اولین گام برای بازسازی علم اقتصاد و سپس تأسیس علم اقتصاد اسلامی، اصلاح روش بنیادین و یا به عبارت دیگر مبادی آن است. این نوشتار تنها به مبدأ حس‌گرایی و آثار آن پرداخته است و دیگر مبادی معرفت‌شناختی مانند عقل‌گرایی و معرفت احتمالی در مقالات دیگری پیگیری شده است (فراهانی، ۱۳۹۶؛ ۱۳۹۷). بنابراین، نوشتار حاضر، عوامل، آسیب‌ها و تأثیرات اقتصاد متعارف و جریان اقتصاد اسلامی موجود را از منظر حس‌گرایی بررسی می‌کند. شناسایی عوامل و آثار و آسیب‌های احتمالی حس‌گرایی از دو منظر منطقی و عینی اجتماعی انجام می‌شود. این مقاله با روش کتابخانه‌ای به جمع‌آوری اطلاعات تاریخی در این زمینه پرداخته و با روش تحلیلی انتقادی آنها را نقد و بررسی کرده است تا میزان تأثیر اقتصاد متعارف و اسلامی از حس‌گرایی غربی تبیین گردد.

عوامل و زمینه‌های اندیشه حس‌گرا در اقتصاد متعارف

همانطور که گذشت اثبات‌گرایان کلاسیک، منطقی و ابطال‌گرایان، نظریاتی در باب معنا، نظریه و روش علمی ارائه کرده‌اند. این نظریات، آثاری در علم اقتصاد داشته است. آثار بجا مانده از حس‌گرایی در علم اقتصاد و مدار عوامل اجتماعی و منطقی است که در ادامه هر کدام به شکل مستقل مورد اشاره قرار می‌گیرد.

الف) علل و زمینه‌های عینی و اجتماعی: پیش از ورود به عوامل منطقی اثبات‌گرایی، ابتدا به بررسی عوامل

روش استقرایی میل با آثار انتقادی ارنست ماخ، هنری پوانکاره و پیر دوئم زیر سؤال رفت؛ آنچه او و دیگر اقتصاددانان در عمل به آن پایبند نبودند. در نتیجه مدل فرضیه‌ای قیاسی جایگزین آن شد که در آثار حلقه وین و پراگماتیست‌های آمریکایی نمایان گشت. این روند را افراد مختلفی پی گرفتند تا اینکه دوباره ضرورت توجه به واقعیت‌ها در اقتصاد توسط جان مینارد کینز (کینز پسر) مورد تأکید قرار گرفت. جان مینارد کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶) اگرچه بر توجه به واقعیت خارجی تأکید می‌نمود، اما چیزی را پایه گذاشت که زمینه دور شدن بیشتر از واقعیت خارجی را فراهم کرد (Blaug, 2011, "Economics").

رساله لایونل رابینز (۱۹۳۲) در باب ماهیت و اهمیت علم اقتصاد، یکی از نقاط عطف اثبات‌گرایی در علم اقتصاد است. رابینز به تحلیل اجزای نظریه ارزش پرداخته و پیش‌فرض اساسی آن را این دانست که افراد می‌توانند ترجیحات خود را طبق نظم معینی سامان بخشند و در واقع نیز چنین می‌کنند. این اصل، یک حقیقت تحلیلی پیشینی و در ضمن، یک واقعیت ابتدایی تجربی است (بلاگ، ۱۳۸۰: ۴۲، ۱۲۵-۱۲۹). رابینز با قوت از نظریه عاطفه‌گرایانه اخلاقی^۲ که از نوشته‌های اثبات‌گرایان منطقی حلقه وین سرچشمه می‌گرفت، دفاع می‌کرد. طبق این نظریه، اخلاق تنها بیان سلیقه‌های شخصی است، لذا موضوعی نیست که بتوان درباره آن بحث کرد (یونگر، ۱۳۸۶: ۱۶۷-۱۶۸).

در بیست و پنج سال بعد از جنگ جهانی، طبیعت علم اقتصاد تغییر نمود و کاربرد گسترده‌تر اقتصاد ریاضی با پیچیدگی روزافزون مطالعات حسّی تحت عنوان اقتصادسنجی همراه شد. این مطالعات سه گستره: نظریه اقتصادی، مدل‌سازی ریاضی و آزمایش آماری پیش‌بینی‌های اقتصادی را در بر می‌گرفت. توسعه اقتصادسنجی، اثری کلی بر اقتصاد گذارد و باعث شد

عینی و اجتماعی آن می‌پردازیم.

۱) ظهور حس‌گرایی در علم اقتصاد: اگر چه لاک و هیوم خود از داعیه‌داران حس‌گرایی^۱ در فلسفه بودند، ولی در نظریات غیر فلسفی آنان چندان اثری از حس‌گرایی به چشم نمی‌خورد. اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰) نیز که تحت تأثیر هیوم بود هیچ‌یک از نظریات خود را از تجربه حسّی بدست نیاورد و تنها برای نظریات خویش شواهدی از مشاهداتش در طول سفرهای خود ذکر می‌کرد. اواسط قرن نوزدهم، انتقاد از شیوه‌های دکارتی تصور و درک واقعیت، به اوج خود رسید. منتقدان از جمله مارکس، مکتب تاریخی آلمان و وبلن به بیان تعریفی جدید از حقیقت و روش نوینی برای درک رابطه بین تفکر و هستی پرداختند (مینی، ۱۳۷۵: ۲۱). در این میان تنها اقتصاددانان مکتب تاریخی به اثبات‌گرایی وفادار ماندند و جریان اصلی علم اقتصاد در عمل، تنها به حذف ارزش و جدایی دانش از ارزش اکتفا نمود. از اقتصاددانان جریان اصلی علم اقتصاد در قرن نوزدهم که سخن از اثبات‌گرایی زده‌اند می‌توان به جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) و جان نویل کینز (۱۸۸۱) اشاره نمود.

جان استوارت میل، اندیشه‌های خود را تحت تأثیر پدرش جیمز میل (۱۷۷۳-۱۸۳۶) و دوست پدرش، جرمی بنتام شکل داد. در سال ۱۸۴۳ کتاب *نظام منطقی تعقلی و استقرایی* جان استوارت میل انتشار یافت. او در این کتاب، با تحقیر منطق قیاسی، از منطق استقرایی به عنوان تنها راه کسب معرفت، ستایش کرد. اکثر استدلال‌های وی به قصد انکار باور به هر آن چیزی بود که کانت گزاره‌های پیشینی ترکیبی می‌نامید (بلاگ، ۱۳۸۰: ۱۰۲-۱۲۱؛ Mill, 2011, Encyclopedia Britanica).

جان نویل کینز (۱۸۸۱) اصرار داشت حتی روش پیشینی اقتصاد سیاسی کلاسیک، کار خود را با مشاهدات تجربی شروع کرده و خاتمه می‌دهد (بلاگ، ۱۳۸۰، همان).

2. Emotivist Ethical Theory

1. empiricism

اقتصاد: تمایز اثباتی / هنجاری در گذشته از رابطه طولی علم اقتصاد با اخلاقیات سرچشمه می‌گرفت و تا زمان ارسطو قدمت داشت. ارسطو دانش را به علم (=دانش‌توان هست‌ها)، فن (=فراگیری روش ساختن) و تدبیر (=فراگیری روش عمل) تقسیم می‌نمود و اقتصاد در زمره علوم عملی طبقه‌بندی می‌گشت. در این نظام، دانش‌هایی که به هدف‌های میانی می‌پرداختند، فرع دانش‌هایی بودند که هدف‌های عالی‌تری را تأمین می‌کردند (یونگرت، ۱۳۸۶: ۱۵۳-۱۶۶).

این مسأله از زمان ارسطو تا دوران فلسفه مدرسی و نوشته‌های توماس آکویناس ادامه داشت. با پایان قرون وسطی و آغاز دوران جدید نیز تغییر قابل توجهی نسبت به مسأله ارزش‌ها پدید نیامد. اگرچه فیزیوکرات‌ها و حتی آدام اسمیت مخالف دخالت دولت و توصیه‌های کلیسا بودند ولی اسمیت نیز بر خلاف ادعای پوزیتیویست‌ها، نظریه خود را در یک نظام اخلاقی فراگیری که در دیگر آثارش بنا نهاده، پیگیری کرد (الوی، ۱۳۸۴: ۱۵۷). بنابراین نمی‌توان تمایز اثباتی/هنجاری را بر آثار وی تحمیل نمود. وی اقتصاد را شاخه‌ای از دانش دولت‌مردان یا قانون‌گذاران می‌خواند که از علم اقتصاد برای رسیدن هدفی والاتر استفاده می‌کند. آن هدف والا، ساختن جامعه‌ای از شهروندان با فضیلت است (یونگرت، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

در شرایط جدال روش‌ها، آگوست کنت^۲ (۱۷۹۸-۱۸۵۷) اثبات‌گرایی خود را مطرح نمود و تمایز واقعیت ارزش او مورد قبول اقتصاددانان واقع شد. با پذیرش اصل اول کنت، به تدریج تمایز میان علم و فن، و اثباتی و هنجاری، شکل پیچیده‌تری به خود گرفت. این جدایی ابتدا به معنای نفی اخلاق و گزاره هنجاری نبود بلکه صرفاً آن

کسانی که نظریه جدید می‌دهند، شروع به قالب‌ریزی آن در عباراتی کنند که قابل آزمون حسّی باشد. آزمون حسّی، زمینه بیشتری برای مطالعات ریاضی فراهم می‌نمود (Blaug, 2011, "Economics").

اگرچه حس‌گرایی در اقتصاد با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده و اثبات‌گرایی منطقی، تأثیرات قابل توجهی بر علم اقتصاد داشته است، اما اصرار اقتصاددانان در تعامل با جریان‌های فلسفی پیرامون خود، بر روش خود و حفظ نظریات پیشین منجر به ابطال‌گرایی رقیق و یا نوعی عمل‌گرایی در میان جریان اصلی علم اقتصاد گشت. با وجود این، برخی مطالعات و جنبش‌های حاشیه‌ای گاهی به متن علم اقتصاد ورود پیدا می‌کرد و به عنوان مکمل نظریات گذشته و در قالب نگاهی جدید به آنها مطرح می‌گردید. اقتصاد تجربی^۱ از زمان ظهورش در دهه ۱۹۹۰ در شرائطی غیرطبیعی به آزمایش فرضیه‌های اقتصادی پرداخت. بیشتر این فعالیت ابداعی با نفوذ نظریه بازی‌ها (تحلیل ریاضی تعاملات استراتژیک عوامل اقتصادی) به جریان افتاد. نظریه بازی‌ها با ساخت شرائط تجربی بازی، به رفع اتهام قدیمی آزمایشگاهی نبودن رشته اقتصاد کمک شایانی کرده است (Ibid).

رویکرد رفتارگرا نیز دیگر جریان حس‌گرای علم اقتصاد است که با تحلیل رفتارهای اقتصادی و با استفاده از آخرین دستاوردهای عصب‌شناسی به دنبال تحلیل تجربی رفتار اقتصادی است. اگرچه این روند و چالش تجربه‌گرایی و ذهن‌گرایی درون علم اقتصاد همچنان ادامه دارد، اما نظریات اصلی علم اقتصاد متعارف همچنان نسبت به تکان‌های بیرونی مقاوم به نظر می‌رسد.

۲) پیدایش تمایز اثباتی / دستوری در علم

1. Experimental economics
2. Auguste Comte

انسان برابر ثروت مادی پنداشته شود. از نظر او حوزه کاربرد بسیار گسترده‌تر از حوزه محدود علمی است که تنها به راه‌های اکتساب ثروت می‌پردازد. او با این اندیشه به دنبال تخصصی کردن علم اقتصاد بود (همان، ص ۱۶۱). از نظر وی، روش علمی نباید فاقد بار ارزشی باشد (ناظمان، ۱۳۷۵).

نظرات جان استورات میل^۴ از دهه ۱۸۲۰ تا ۱۸۷۳ انتشار یافت. نظر رسمی او در باب فلسفه علم این بود که علوم اخلاقی از علوم طبیعی عقب افتاده‌اند و برای جبران این نقص باید از روش‌های آن علوم استفاده کنند. از نظر میل، عالم اقتصاد سیاسی در جایگاه دانشمند (Scientist) محدود به فضای خاص سؤالات علمی در باب هست‌ها است. اما دانشی گسترده‌تر از سایر علوم برای انجام سیاست‌گذاری عمومی لازم و ضرور است. البته او علم را از هنر مجزا می‌دانست (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۴).

میل با تجویز سیاست‌های لسه فر^۵ (= بگذار بشود) صرفاً بر مبنای علم اقتصاد مخالف بود. نظر وی حکایت از ارتباط وثیق علم اقتصاد و دانش‌های بالادستی مانند اخلاق و فلسفه سیاسی داشت و او به همین منظور به دنبال تفکیک علم اقتصاد از کاربرد آن بود. نظریات وی نیز نوعی تخصص‌گرایی را دنبال می‌نمود (یونگرت، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

پس از میل و پایان اقتصاد کلاسیک، استنلی جونز^۶ با انتشار افکار خود در دهه ۱۸۷۰ و اوایل دهه ۱۸۸۰ به دنبال فیزیک اجتماعی بود: «اقتصاد باید با ردیابی و استخراج مکانیک نفع شخصی و مطلوبیت حاکمیت یابد». او پیشنهاد تغییر نام اقتصاد سیاسی به دانش اقتصاد یا علم اقتصادی را داد تا اثری از توصیه‌های ارزشی و سیاست‌گذاری در

را خارج از حوزه بررسی علم اقتصاد می‌دید، ولی بعدها گزاره‌های اخلاقی مانند دیگر گزاره‌های متافیزیکی بی‌معنا تلقی شد. در نظر ژان باتیست سه^۱ (۱۸۱۵) هدف اقتصاددان پند و اندرز دادن نیست بلکه این است که بگوید چگونه می‌توان ثروتمند شد (ناظمان، ۱۳۷۵). وی دوست نزدیک ریکاردو و مالتوس بود و نظریات آنها تا حدی متأثر از سه است (دادگر، ۱۳۸۹: ۲۵۶).

دیوید ریکاردو^۲ (۱۷۷۲-۱۸۲۳) نظریات اقتصادی خود را در میان سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۳ عرضه کرد و علم اقتصاد را بیشتر موضوعی فنی می‌دید تا اخلاقی:

وظیفه اقتصاددانان سیاسی این نیست که نصیحت و توصیه کنند؛ بلکه وظیفه آنان این است که به شما بگویند چگونه ثروتمند شوید، نه این‌که به شما توصیه کنند ثروت را به راحت‌طلبی یا تن‌آسایی را به ثروت ترجیح دهید (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۱).

برای او، موضوع اقتصاد سیاسی نسبت به اهداف گوناگون خنثا و بی‌طرف بود. البته رویکرد ریاضی و ماشین‌وار ریکاردو به اقتصاد نیز بستری مناسب برای پیدایش این شکاف و تمایز در علم اقتصاد بود (یونگرت، ۱۳۸۶: ۱۶۸). چرا که ریاضیات و مدل‌های ریاضی چندان جایی برای توصیه‌های دستوری و ارزشی باقی نمی‌گذارد.

ناسو سینیور^۳ در کتاب *دورنمای دانش اقتصاد سیاسی* (۱۸۳۶) آن را به دانشی تعریف می‌کند که به ماهیت و نحوه تولید و توزیع ثروت می‌پردازد. وی تعریف وسیع‌تری را که هدف آن پیشینه کردن رفاه یا سعادت انسانی است، بسیار بلندپروازانه‌تر از گنجیدن در یک رشته می‌داند. وی بخش کاربرد را از حوزه نظری علم اقتصاد جدا کرد و نگران بود که با یکی دانستن این دو حوزه، رفاه

1. Jean-Baptiste Say
2. David Ricardo
3. Nassau senior
4. John Stuart Mill
5. laissez-faire
6. William Stanley Jevons

در قرن بیستم، تحقیق درباره شکل‌گیری ترجیحات، ناروا و ترجیحات داده شده و از پیش تعیین شده به حساب آمد. کاتوزیان زمان اوج این تمایز را این گونه توصیف می‌کند: «زمانی که آخرین توپ‌های جنگ دوم جهانی خاموش شد، اقتصاد اثبات‌گرا به عنوان عقیده جزمی جدید سر برآورد» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۴۶).

بنابر این، اگرچه تمایز اثباتی / هنجاری به زمان ارسطو بازمی‌گشت ولی بعد از اسمیت اقتصاددانان با گسترش جنبه فنی، آرام آرام از جنبه‌های اخلاقی فاصله گرفتند. با ظهور اندیشه‌های پوزیتیویستی در زمان رابینز و بروز آثار افکار هیوم بود که گزاره‌های هنجاری دیگر جایی در علم اقتصاد نداشت و در نهایت بی‌معنا تلقی شد. در نتیجه علم اقتصاد به علمی ابزاری و بی‌توجه به اهداف اخلاقی تبدیل گشت.

۳) مقابله با دستورات اقتصادی کلیسا و مداخله دولت در اقتصاد: رویکرد کلی به مباحث اقتصادی قبل از شکل‌گیری علم اقتصاد، متفاوت از شکل امروزی آن بود. از نظر تعالیم مسیحی، ارزش‌های مادی منفی سعادت اخروی تلقی می‌شد. رساله‌ها و بحث‌هایی که درباره مباحث اقتصادی به نگارش درآمد یا در جریان بود، اغلب جنبه دستوری و اخلاقی داشت و فاقد کیفیت تحلیلی و قضایای علمی بود. با وجود این، پیش از رنسانس، کلیسا حضور پررنگی در مناسبات اقتصادی داشت و مالیات فئودال‌ها و زمین‌داران که تحت حمایت کلیسا بودند به کلیسا سرازیر می‌شد. از سوی دیگر فئودال‌ها به همراه رعیت خود که نوعی برده برای اربابان خویش بودند هزینه جنگ‌های مذهبی را تأمین می‌کردند. به مرور، زمینه‌های مخالفت با کلیسا توسط پادشاهان و تجار شکل گرفت و این امر نیازمند محدود شدن قدرت کلیسا بود. یکی از این راهکارها در علم بروز نمود.

اقتصاد نماند و تمایز شدیدتری میان واقعیت - ارزش نسبت به میل قائل بود (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

جان نویل کینز^۱ (۱۸۵۲-۱۹۴۹)، پدر جان مینارد کینز که جایگاه ویژه‌ای در تفکیک اثباتی هنجاری دارد، اقتصاد را تحقیقی نظری می‌دانست که مرتبط با حقیقت است نه هنر و لذا میان گرایش‌های رقیب بی‌طرف است. او تقسیم سه‌گانه اثباتی، دستوری و علمی را پیشنهاد می‌کرد (یونگر، ۱۳۸۶: ۱۶۳؛ مک‌لاپ، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

مارشال^۲ که افکارش را از اواسط دهه ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ منتشر کرد، از نظر جونز برای تغییر نام اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد حمایت کرد. او علم اقتصاد را بیشتر شبیه علوم طبیعی می‌دانست و با تغییر نام آن، به دنبال استقلال اقتصاد از علوم اخلاقی و تاریخ در کمبریج بود. مارشال اقتصاددانی را که به توصیه عملی می‌پردازد، خارج از مقام علم می‌پنداشت (الوی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۶-۱۷۱).

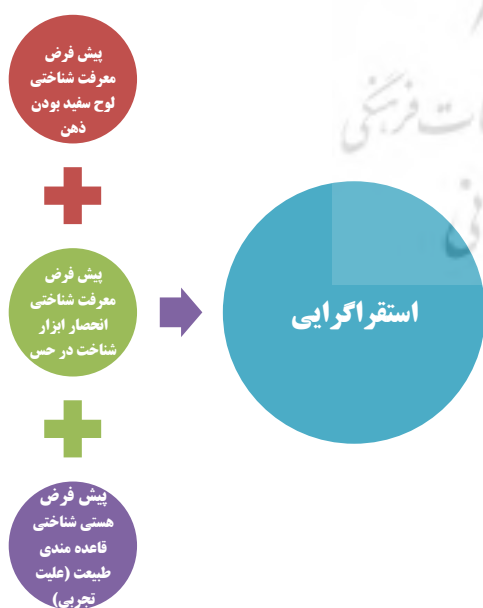
این شکاف در زمان رابینز^۳ (۱۸۹۸-۱۹۸۴) بیشتر شد چرا که او تمایز اثباتی هنجاری را با تمایز واقعیت و ارزش و قضیه اول هیوم پیوند داد. او با این کار اثباتی و هنجاری را در دو دنیای کاملاً متفاوت قرار داد. دیوید هیوم مدت‌ها پیش در رساله ماهیت انسان خود این قضیه را مطرح کرده بود که باید را نمی‌توان از هست استنتاج کرد و گزاره‌های توصیفی که صرفاً مبتنی بر امور واقع هستند، فقط متضمن یا مستلزم دیگر گزاره‌های توصیفی و مبتنی بر واقعیت‌اند و هرگز نمی‌توانند هنجارها، گفتارهای اخلاقی یا دستور به انجام کاری را معین کنند. این قضیه که گیوتین هیوم خوانده شد، در بردارنده تمایز اکید منطقی میان قلمرو امور واقع و قلمرو ارزش‌هاست (یونگر، ۱۳۸۶: ۱۵۳-۱۶۶؛ بلاگ، ۱۳۸۰: ۱۷۱).

رابینز اخلاق را موضوعی قابل بحث نمی‌دانست. با رواج آثار اثبات‌گرایانه رابینز (۱۹۳۲) و فریدمن (۱۹۵۳)

3. Lionel Robbins

1. John Neville Keynes
2. Alfred Marshall

۱) **پیش فرض های منطقی اثبات گرایان:** مبنایی ترین پیش فرض اثبات‌گرایان به چگونگی شکل‌گیری علم از دیدگاه اثبات‌گرایی مربوط می‌شود؛ از نظر اثبات‌گرایان، ذهن لوح سفید است و پیشاپیش هیچ ادراکی ندارد. این پیش فرض، مبنای دو پیش فرض دیگر در این رابطه قرار گرفته و به همراه قاعده‌مندی طبیعت، نظریه اثبات‌گرایی را تشکیل داده است. پیش فرض اول مربوط به نقش دانشمند در پدیده شناخت است که اثبات‌گرایان نقشی برای دانشمند در پدیده شناخت قائل نیستند و ذهن را تابع واقعیت خارجی می‌دانند. پیش فرض دوم، عدم وجود شناخت بدیهی است که به جدایی علم از فلسفه و تفکیک علوم بر اساس روش منتهی شده است. پیش فرض سوم، قاعده‌مندی طبیعت است که تکیه‌گاه علیت تجربی است. اثبات‌گرایان اولیه بر اساس پیش فرض لوح سفید بودن ذهن، انحصار ابزار شناخت به حواس پنج‌گانه و انتهای فرایند شناخت در مرحله انطباق، به روش استقراء روی آوردند (طالعی، ۱۳۹۱: ۱۱-۳۰). ترکیب این پیش فرض‌ها و شکل‌دهی استقراگرایی در تصویر زیر به تبیین گشته است:



با ظهور سوداگری، تعالیم مذهبی و اخلاقی کلیسا به تدریج جای خود را به دستورالعمل‌های دولتی در جهت اقتدار ملی و برتری در سوداگری و تجارت بین‌المللی داد. شکل‌گیری دولت‌شهرها و مخالفت با کلیسا در این دوره کلید خورد که انگیزه‌های حکومتی و دولتی داشت و در مکتب اقتصاد سوداگری بروز نمود. پس از سوداگران، فیزیوکرات‌ها با مخالفت با دخالت دولت در اقتصاد، زمینه‌های شکل‌گیری علم اقتصاد جدید را فراهم نمودند. علم جدید با کنار گذاشتن دستورات کلیسا و دستورهای دولتی سر برآورد (ناظمان، ۱۳۷۵: ۳۱).

علم جدید با کنار گذاشتن این مباحث دستوری و ارزشی شکل گرفت. از این رو، جدایی دانش از ارزش مسبوق به انگیزه‌های تاریخی بوده و قبل از غیر علمی دانستن این مباحث با ظهور اثبات‌گرایی نیز دید منفی نسبت به توصیه‌های ارزشی وجود داشته است.

۴) **حفظ علم اقتصاد متعارف در برابر انتقادهای قرن نوزدهم:** در قرن نوزدهم، انتقادهای فراوانی مبتنی بر بی‌توجهی به واقعی بودن نظریات اقتصادی مطرح گردید. اقتصاددانان یا باید از نظریات خود دست برمی‌داشتند یا راه دیگری می‌یافتند. آنها راه دوم را برگزیدند و به جدا بودن علم اقتصاد از فن و هنر اقتصادی متوسل شدند. دوشاخگی علم و فن به اقتصاددان اجازه می‌داد در توصیه‌های خود در امور سیاسی از احکام نظری عدول کند و باعث می‌شد در همه توصیه‌های عملی، مصلحت‌اندیشی را مدّ نظر قرار دهد. در واقع، اقتصاد متعارف در برابر این یورش مقاومت کرد و ابزار اصلی دفاع، تفکیک عناصر اثباتی اقتصاد از عناصر دستوری بود (مینی، ۱۳۷۵: ۱۷۶).

ب) **ابعاد منطقی و علمی اثبات‌گرایی و تمایز اثباتی دستوری:** ابعاد منطقی حس‌گرایی در علم اقتصاد از این قرار است:

اخلاقی، گزاره‌های ترکیبی پیشینی هستند. ولی مشکل اینجا است که اثبات‌گرایان اساساً صدق پیشینی ترکیبی را قبول نداشتند؛ پس چنین گزاره‌هایی برای آنها اساساً بی‌معنا بوده و باید از حوزه علم زدوده می‌شدند. این تمایز بعدها در مقاله مشهور کواین (۱۹۵۱م) مورد مناقشه قرار گرفت (کواین، ۱۳۷۴: ۲۵۱). تمایز مد نظر اثبات‌گرایان، در ارتباط تنگاتنگی با تعریف آنها از علم و گزاره‌ی علمی است. آنها تنها گزاره‌ای را علمی می‌دانستند که به لحاظ تجربی آزمون‌پذیر باشد. لذا گزاره‌های ارزشی و هنجاری و دستوری که چنین قابلیت‌هایی نداشتند محکوم به اخراج از علم بودند.

۳) معانی متعدّد اثباتی و حذف ارزش‌ها:

اثباتی در مقابل دستوری یا هنجاری معانی متعدّدی دارد. گروه‌ها و افراد مختلف، هر کدام با توجه به مبانی خود، یکی از این معانی را اراده می‌کنند. اگرچه برخی از این معانی در واقع لوازم منطقی مبنای آنهاست نه این که معنای اثباتی یا دستوری باشد. برای مثال اثبات‌گرایان منطقی، قضاوت‌های ارزشی را اصلاً گزاره نمی‌دانند؛ چرا که گزاره معنادار از نظر آنها باید آزمون‌پذیر باشد.

مک لاپ انواع معانی این دو واژه را چنین بیان می‌کند: «توصیف مقابل تجویز، توضیح مقابل توصیه، نظریه مقابل تمرین عملی، نظریه در مقابل خطّ مشی، اندیشه مقابل عمل، قوانین مقابل قواعد، علم مقابل هنر، قضاوت‌های واقعی مقابل ارزشی، گزاره‌های در وجه اخباری در مقابل گزاره‌های در وجه ارزشی، گزارش‌های قابل آزمون درباره واقعیت‌ها در مقابل بیانیه‌های غیرقابل آزمون حسّی. همه اینها معانی احتمالی است که ممکن است از این دو واژه اراده شود». اما وی در نهایت نتیجه می‌گیرد اثباتی در اقتصاد اثباتی به معنای غیردستوری و بدون ارزش‌گذاری است (مک‌لاپ، ۱۳۸۱: ۱۵۵-۱۶۹).

لارنس بولاند هم تقریباً همین سخن را تأیید می‌کند و معتقد است ما یک فهم سلبی از اقتصاد پوزیتیو داریم و آن

۲) تفکیک میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی

و گزاره‌های پیشینی و پسینی: حس‌گرایانی مانند جان لاک و دیوید هیوم معتقد بودند معرفت پیشینی تنها به گزاره‌های تحلیلی تعلق می‌یابد که مطلب جدیدی درباره موضوع به ما ارائه نمی‌دهد (پویمن، ۱۳۸۷، ۴۳۶-۴۳۷). پس از آنها کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) نیز در مقدمه کتاب نقد خرد ناب میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی و پیشینی و پسینی تمایز قائل شده بود. از نظر وی، گزاره تحلیلی گزاره‌ای است که میان موضوع و محمول آن تنها به لحاظ مفهومی رابطه وجود دارد و بنابر این آگاهی‌بخش نیست؛ اما گزاره ترکیبی، مطلب جدیدی درباره موضوع به ما می‌گوید و بنابر این آگاهی‌بخش است. شناختی که انسان مستقل از تجربه داشته باشد، پیشینی است و در مقابل گزاره‌هایی که انسان به واسطه تجربه به آن دست می‌یابد، پسینی هستند (کانت، ۱۳۹۰).

تجربه‌گرایان قرن بیستم نیز به ویژه لودویگ ویتگنشتاین، ای. جی. آیر و ریچارد سوین برن همانند اسلافشان معتقد بودند معرفت پیشینی تنها به صدق‌های تحلیلی تعلق می‌یابد. فیلسوفان اثبات‌گرا، تمایز ترکیبی تحلیلی میان گزاره‌ها را اصل اولی و نخستین فلسفه خویش قرار می‌دادند (پویمن، ۱۳۸۷: ۴۳۶).

اگرچه کانت برخی گزاره‌های پیشینی ترکیبی مانند ریاضیات را قبول داشت، اما اثبات‌گرایان منکر هرگونه صدق پیشینی ترکیبی بودند. گزاره‌های تحلیلی این همانی بوده و معرفت جدیدی به انسان نمی‌افزودند. گزاره‌های ترکیبی نیز منحصر در گزاره‌های تجربی بودند که ضرورتی در آنها وجود نداشت. بنابر این، ضرورت از علم رخت برمی‌بست.

از سوی دیگر گزاره‌های اخلاقی به اقتضای ماهیت دستوری‌شان اولاً چون اثباتی نیستند، پیشینی هستند و ثانیاً از آنجا که مانند گزاره‌های این همانی نیستند تا دارای صدق تحلیلی باشند، ترکیبی هستند. بنابر این، گزاره‌های

پیامدهای اندیشه حس‌گرا در اقتصاد متعارف

اندیشه اثبات‌گرا دارای پیامدهای منطقی و اجتماعی است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

الف) پیامدهای منطقی: بر اساس آنچه گذشت، حس‌گرایی و اثبات‌گرایی به حذف متافیزیک از دانش پرداخت و راه را برای حدس‌های علمی و سپردن آن حدس‌ها به بوته آزمون باز نمود. حس‌گرایی تا جایی پیش رفت که گزاره‌های غیرتجربی را ابتدا خارج از دانش بشری و سپس بی‌معنا تلقی کرد. بخشی که نتوانست از تیغ اثبات‌گرایان در امان بماند، نظریات ارزشی و تجویزی بود که ابتدا به صورت تفکیک اقتصاد اثباتی از تجویزی در آمد و سپس به حذف بخش تجویزی از دانش اقتصاد انجامید. آنها با این کار به دنبال عینیت بیشتر در دانش اقتصاد بودند. آثار اثبات‌گرایی بر علم اقتصاد شامل تغییر در مباحث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علم اقتصاد است. از میان آثار ذیل، اثر اول و دوم هستی‌شناختی، و اثر سوم معرفت‌شناختی است. بقیه آثار نیز روش‌شناختی است.

۱) تغییر انسان عقلایی در علم اقتصاد: با جدایی اقتصاد اثباتی از دستوری در پی تمایز اثباتی/هنجاری میان گزاره‌ها، علم اقتصاد در برخی ویژگی‌های خود دچار تغییر شد. اگرچه با این تفکیک، علم اقتصاد توانست در برابر انتقادهای فلسفی قرن نوزدهم مقاومت کند و به گسترش روز افزون نظریات خود پردازد، اما اقتصاد این تعادل فکری را به بهای ویژگی بارز خود یعنی تنها علم اجتماعی که به انسان به عنوان موجودی عقلایی می‌نگریست، بدست آورد. رابینز و فون میزس به سبب اشتیاقی که به تأکید بر ماهیت آزاد از ارزش نظریه اقتصادی داشتند، مجبور شدند هر هدفی را بنا به تعریف، عقلایی بدانند. رابینز تأکید می‌کند: «اقتصاد در مورد اهداف، کاملاً بی‌تفاوت است. اقتصاد به آن صورت توجهی به اهداف ندارد. اهداف ممکن است شرافتمندانه یا فرومایه باشند...»؛

را بیشتر به آنچه نیست می‌شناسیم. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت معنای اثباتی در اقتصاد اثباتی، بخشی از دانش اقتصاد است که توصیه در بر ندارد و شامل ارزش‌گذاری درباره امور نیست (بولاند، ۱۳۸۵: ۷۰).

۴) گونه‌های مختلف امروزین اقتصاد اثباتی: اقتصاد اثباتی پس از ظهور اثبات‌گرایان، دارای درجات و انواع مختلفی شده است؛ تا جایی که لارنس بولاند اقتصاد پوزیتیویستی را به علت وفا نکردن به ادعاها و وعده‌هایش، بیش از اندازه خطایی می‌داند. بر این اساس می‌توان چهارگونه پوزیتیویسم را در اقتصاد معاصر شناسایی نمود که ممکن است برخی از آنها در عمل خیلی هم پوزیتیویست نباشند:

یک) پوزیتیویسم هاروارد که به دنبال اقتصاد آزمایشگاهی است و همچنان به آرمان تجربه و آزمون اقتصاد پوزیتیویستی پایبند است؛

دو) پوزیتیویسم مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (MIT): گونه ضعیف و حداقل‌گرای پوزیتیویسم که طرفدار روش‌شناسی پل ساموئلسون بوده و تا حدی از نگرش افراط‌گرایانه اقتصاد پوزیتیویستی تأثیر پذیرفته است. ملاک نظریه پوزیتیو از نظر آنها ابطال‌پذیری آن است؛

سه) مدرسه اقتصادی لندن (LSE): منتقد مدل‌سازی اقتصادی است و طرفدار اقتصادسنجی و در عین حال، مخالف رویکرد سنجی‌کاران آمریکایی است. این گروه با پذیرش ملاک تأیید به وسیله آزمون تجربی برای اثبات نظریه، از رویکرد پوزیتیویستی پیروی نموده است؛

چهار) پوزیتیویسم شیکاگو: به دنبال ابزارگرایی فریدمن از مفید بودن مدل‌ها سخن می‌گوید و منتقد پوزیتیویسم منطقی (افراطی) است. این گروه اگرچه به آزمون معتقدند ولی آزمون را در ناحیه نتایج و آن هم در حد پیش‌بینی‌های درست قبول دارند (همان: ۷۲-۸۳).

پوزیتیویستی بی‌محتوا شده و دیگر جایگاهی برای مطلوبیت قائل نخواهد بود و تنها به توانایی خرید در مصرف توجه نموده، انگیزه‌های سوداگرانه در آن اصالت پیدا می‌کند.

این یکی از نتایج عملیاتی شدن طمع اسمیتی در اقتصاد خرد با رنگ و بوی پوزیتیویستی است؛ زیرا با حذف دغدغه‌های اخلاقی، محاسبه عقلایی آزمندانه نتیجه‌ای جز ثروت‌اندوزی ندارد (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۴).

۳) تغییر معنای عینیت: عینیت^۱ یکی از عناصری است که تحت تأثیر تمایز اثباتی هنجاری قرار گرفته است. اگرچه این واژه در نگاه اول تنها اشاره به تقابل جهان ذهنی و جهان عینی دارد، اما در باطن، دارای معانی دقیق‌تری است. عینیت در برخی استعمال‌ها به معنای بی‌طرفی در فرآیند تحقیق و پژوهش بوده و از دیرباز مورد توجه دانشمندان مختلف قرار گرفته است (Merriam-Webster, 2019). این مطلب در تمایز اثباتی/هنجاری، ابعاد جدیدی یافته و مورد تأکید بیشتری قرار گرفته است. عینیت در این رویکرد به معنای دوری از ارزش‌ها، قضاوت‌ها و مباحث متافیزیکی در مباحث علمی است؛ زیرا بر اساس تمایز اثباتی/هنجاری، بکارگیری ارزش‌ها در بحث علمی موجب رعایت نشدن بی‌طرفی علمی می‌شود. از این نگاه، ارزش‌ها مطلبی شخصی است که به اقتصاددان و دانشمند در مقام دانشمند مربوط نمی‌شود. لذا برخی از اقتصاددانان جدایی دانش از ارزش را در راستای عینیت بخشیدن به تحقیقات علمی‌شان پی‌گیری می‌کنند.

عینی همچنین گاهی در مقابل ذهنی^۲ به کار می‌رود (Ibid). واژه «الموضوعیه» در زبان عربی نیز بیان‌گر همین معنا است. بر اساس این معنا، ارزش‌ها ذهنی هستند و ربطی به واقعیت خارجی ندارند و تنها پس از تأثیر در افراد مورد مطالعه به عنوان داده‌های پژوهشی به کار می‌روند و تأثیری ساختاری در روند پژوهش ندارند. شهید

فون میزس نیز به همین صراحت است: «اقتصاد مدرن، تمایزی بین اهداف قائل نمی‌شود؛ چون همه را به یک اندازه مشروع می‌داند.» انسان اقتصادی قرن بیستم که به دست رابینز و اثبات‌گرایان خلق شد، استقلال اخلاقی قرن نوزدهم جان استوارت میل را نداشت و طبق احکام عقل رفتار نمی‌کرد (مینی، ۱۳۷۵: ۱۸۱-۱۸۲).

۲) تغییر فرض حداکثرسازی مطلوبیت به حداکثرسازی ثروت: یکی از آثار اثبات‌گرایی در علم اقتصاد، تغییر در یکی از پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی انسان اقتصادی است. بر این اساس، پیش‌فرض حداکثرسازی مطلوبیت بنتامی به حداکثرسازی ثروت در اقتصاد سیاسی جان استوارت میل تبدیل می‌گردد و حداکثرسازی ثروت نیز سرانجام به اتخاذ حرص و طمع به عنوان فرض عملیاتی اقتصاد خرد می‌انجامد (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۵)؛ زیرا از یکسو مطلوبیت، امری غیر حسی و نامربوط تلقی می‌شود و همانطور که گذشت هر هدفی برای فعالیت اقتصادی طبق تعریف عقلایی به حساب می‌آید. از سوی دیگر حتی اگر سخن از مطلوبیت هم به میان آید، به عنوان هدفی مستقل و به معنای لذت بنتامی مدنظر نیست؛ بلکه به عنوان نشانه‌ای از اهداف طبق تعریف عقلایی است (Hausman and Mcpherson, 2006, p43-68; Hausman, 2012, p14). بنابر این هدف عام کنشگر اقتصادی، دیگر حداکثرسازی مطلوبیت نیست. ابتدا مطلوبیت در جانب عرضه کنار گذاشته می‌شود و تبدیل به حداکثرسازی سود می‌گردد و سپس در جانب تقاضا نیز انگیزه حداکثرسازی مطلوبیت رنگ می‌بازد و به عنوان نشانه‌ای برای هر هدف، طبق تعریف عقلایی به حساب می‌آید. محاسبه عقلایی نیز در بازار با حذف دغدغه‌های اخلاقی به راحتی قابل تحویل به حرص و طمعی است که به عنوان فرض عملیاتی اقتصاد خرد قرار می‌گیرد. بر این اساس، نظریات مصرف نیز در نگاه

1. Objectivity

2. Subjective

ابطال‌گرایی است. روش فرضیه‌ای قیاسی ابطال‌گرایان در بخش ابطال از داده‌های حسی استفاده می‌کند، اما در بخش فرضیه‌سازی و مقام کشف، ملاکی ارائه نمی‌دهد (Popper, 2005, p.9).

۵) **بی‌توجهی به منشأ ترجیحات:** با رواج آثار اثبات‌گرایانه رابینز (۱۹۳۲) و برخی نوشته‌های فریدمن (۱۹۵۳) در قرن بیستم، تحقیق درباره شکل‌گیری ترجیحات، ناروا و ترجیحات داده شده و از پیش تعیین شده به حساب آمد. اینکه ترجیحات از کجا آمده و چطور باید باشد به اقتصاددان مربوط نیست؛ حتی مقایسه میان فردی ترجیحات نیز ممنوع است (الوی، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۷۴).

۶) **بی‌توجهی به اخلاق در علم اقتصاد و کنار رفتن مکتب اصالت فایده:** همانطور که گذشت علم اقتصاد در مواجهه با جریان تجربه‌گرایی قرن نوزدهم، از تحلیل‌های ارزشی، صرف نظر نمود و آن را خارج از علم تلقی نمود. از نظر اثبات‌گرایی این مفهوم که علم اقتصاد در خدمت هدفی اخلاقی است مردود است و فلسفه اخلاقی مانند مکتب اصالت فایده که به طور گسترده در این رشته مورد پذیرش بود توسط اثبات‌گرایی به کنار گذاشته شد. در نتیجه هر هدفی طبق تعریف، عقلایی خواهد بود و مطلوبیت و فایده نیز نمادی برای هر هدفی قرار می‌گیرد، نه این که معیاری برای گزینش هدف‌ها مطابق مکتب اصالت فایده باشد. ارزش‌ها و اخلاق تنها می‌تواند از طریق تأثیر بر ترجیحات در اقتصاد نقش‌آفرینی کند و به عنوان یکی از شیوه‌های متعدّد داخلی کردن آثار خارجی تبیین گردد. با حذف و زدودن تمام دغدغه‌های اخلاقی، فقط محاسبه عقلایی باقی می‌ماند که به سادگی قابل ترجمه به آزمندی و حرص است (الوی، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۷۴).

ب) **پیامدهای عینی اجتماعی:** برخی از آثار اثبات‌گرایی به جهان اول و ابعاد منطقی نظریه محدود نگشته و ابعادی

صدر ره نیز در کتاب *اقتصادنا* از کلمه «الموضوعیه» به همین معنا استفاده کرده است (صدر، ۱۴۱۷). این معنا از عینیت نیز با توجه به اخراج ارزش‌ها از علم مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفته است.

بنابر این اگرچه عینی در اصل تنها به تقابل ساده ذهن و عین اشاره داشت ولی با توجه به تمایز اثباتی/هنجاری در سایه مبانی حس‌گرایی دچار تغییرات معنایی گشت و در هر دو معنا از عینیت با رویکرد جدید، اخراج ارزش‌ها و مباحث متافیزیکی از علم را در پی داشت.

۴) **تغییر روش:** اقتصاددانان که ابتدا از شهود درونی و روش استدلال اصل موضوعی استفاده می‌کردند در برهه‌ای به استقرا روی آوردند. علم اقتصاد در جدال میان روش قیاسی عقلی نظریه‌پردازان کلاسیک و روش استقرایی طرفداران مکتب تاریخی اقتصاد، راه سوم یعنی سنتز این دو روش را انتخاب نمود و به روش فرضیه‌ای قیاسی دست یافت. آنچه در عمل برای نظریات اقتصادی اتفاق افتاد، جستجو برای یافتن تأییدهای تجربی برای نظریات اقتصادی گذشته و توجیه آنها بود. استقراگرایان چندان نتوانستند از استقراء در اقتصاد استفاده کنند. حتی جان استوارت میل استقراگرا، نظریات اقتصادی را دوباره با روش استقرایی اثبات می‌نمود و هر جا چنین نمی‌شد به دنبال یافتن شرائط صدق آن نظریه‌ی پیشاپیش صادق بود. اقتصاددانان برای مقاومت در برابر انتقادهای فلسفی قرن نوزدهم تنها بخش‌های ارزشی را به حاشیه راندند و شکل نظریات را به نظریاتی آزمون‌پذیر تغییر دادند. ماهیت و محتوای نظریات، همان نظریات گذشته بود. سر این کار، ناتوانی تجربه در ارائه نظریات جدید است. اما در عین حال، مطالعات آماری جای پای خود را به عنوان بخش ثابت مطالعات اقتصادی در علم اقتصاد باز کرد.

کنار گذاشتن رسمی استقرا و رفتن به سوی روش فرضیه‌ای قیاسی توسط جان نوئل کینز (پدر جان مینارد کینز) اتفاق افتاد. روش فرضیه‌ای در واقع همان

دهد. این توضیح در سایه تبیین علل و متغیرهای وابسته و متغیرهای مستقل بدست می‌آید. وظیفه دوم نظریه علمی، ارائه پیش‌بینی نسبت به آینده است و در ادامه بر اساس پیش‌بینی بدست آمده اقدام به کنترل و سیطره بر اوضاع (وظیفه سوم) می‌گردد. البته در علم اقتصاد میان رویکرد کلاسیک و رویکرد کینزی درباره میزان دخالت دولت و ثمربخش بودن آن اختلاف است، ولی در کل، این اختلاف در تاکتیک است و اختلاف بنیادی در لزوم کنترل نیست.

۳) تغییر متون درسی و حذف تاریخ عقاید اقتصادی: تأثیر دیگر اثبات‌گرایی تغییر در متون درسی و حذف تاریخ اقتصادی و تاریخ عقاید اقتصادی در تحویلات تکمیلی بود؛ زیرا آموزش مطالبی که احتمالاً دربرگیرنده اخلاقی و ارزشی بودن اقتصاد است دیگر ضرورتی نداشت و باید به مطالب مهمی مانند جنبه‌های ابزاری علم اقتصاد و توسعه آن پرداخته می‌شد.

تاریخ عقاید اقتصادی همیشه همراه با علم اقتصاد مورد تدریس واقع شده است ولی رابطه این دو هیچگاه رابطه آسانی نبوده است. با عملی شدن تغییر نام اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد، متون درسی نیز تغییر کرد و دیگر جایی برای مطالعه تاریخ عقاید اقتصادی وجود نداشت؛ زیرا کتب تاریخ عقاید سرشار از مباحث ارزشی و متافیزیکی اقتصاددانان سنتی بود و اینها مطالبی نبود که در فضای جدید به کار دانشجوی رشته اقتصاد بیاید (الوی، ۱۳۸۴: ۱۷۳).

از سوی دیگر با وجودی که برخی از تاریخ‌دانان اقتصادی مانند سایمون کوزنت (۱۹۷۱) و رابرت فوگل (۱۹۹۳) موفق به دریافت جایزه نوبل شدند اما بیشتر اقتصاددانان گرایش برای مطالعه در این رشته ندارند. در عین حال، بی‌توجهی به تاریخ عقاید در میان مراکز مختلف علمی یکسان نیست. تا به امروز دانشکده‌های اقتصاد در آمریکا تاریخ‌دان‌های اقتصادی را نیز در خود جای داده است. ولی در بیشتر اروپا اقتصاددانان و تاریخ‌دانان

از علم اقتصاد را در جامعه علمی تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این قسمت چند تغییر عمده در کارکرد و فعال شدن و یا فعال نشدن حوزه‌های خاصی از علم اقتصاد را تحت تأثیر اندیشه اثبات‌گرا تبیین می‌کنیم.

۱) تغییر ماهیت علم اقتصاد به علمی ابزاری و تغییر نام اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد: با حذف تحلیل‌های ارزشی از متن علم اقتصاد، علم اقتصاد دیگر حق ابراز نظر درباره سیاست‌گذاری را نداشت و در نتیجه به علمی ابزاری تبدیل گشت. بدین ترتیب اقتصاددانان به عنوان تکنیسین شناخته شد. اقتصاددان فقط می‌گوید اگر چنین کنی، چنان خواهد شد.

پس از کلاسیک‌هایی مانند ریکاردو که وظیفه اقتصاددان را توصیه نمی‌دانستند نوبت به تغییر نام این علم رسید. استنلی جونز (۱۸۷۹) در ویرایش دوم کتاب خود، پیشنهاد تغییر نام اقتصاد سیاسی به دانش اقتصاد یا علم اقتصادی را داد تا اثری از توصیه‌های ارزشی و سیاست‌گذاری در اقتصاد نماند و تمایز شدیدتری میان واقعیت - ارزش نسبت به میل قائل بود. مارشال (در ۱۸۸۰-۱۹۲۰ افکار خود را منتشر نمود) نیز از نظر جونز برای تغییر نام اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد حمایت کرد. او علم اقتصاد را بیشتر شبیه علوم طبیعی می‌دانست و با تغییر نام آن، به دنبال استقلال اقتصاد از علوم اخلاقی و تاریخ در کمبریج بود. در نهایت، این پیشنهاد مقبول واقع شد و علم اقتصاد جدید با نام جدید و روشی جدید شکل گرفت (الوی، ۱۳۸۴: ۱۶۷-۱۷۱).

۲) روی آوردن به وظائف پوزیتیویستی تبیین، پیش‌بینی و کنترل: یکی از آثار حس‌گرایی اقتصادی، پررنگ‌تر شدن کارکردهای ابزاری نظریات اقتصادی در عرصه اجتماعی است. با حذف دغدغه‌های اخلاقی از علم اقتصاد، اثبات‌گرایان از مطالعه تجربی سه هدف را دنبال می‌کردند. اولین وظیفه نظریه علمی تجربی این است که بتواند پدیده اقتصادی مورد نظر را توضیح

متدلوزیک طولانی در یادداشت‌های سیاستی، به رک بودن از راه بحث و توجیه مفروضات ارزشی در تجزیه و تحلیل‌ها توصیه می‌کند (مک‌لاپ، ۱۳۸۱: ۱۸۳-۱۸۴).

بنابر این اگرچه مناقشات زیادی بر سر معنای اثباتی و دستوری و علمی بودن و یا نبودن اقتصاد رفاه صورت گرفته است؛ اما در نهایت، اقتصاد رفاه به عنوان بخش لاینفک علم اقتصاد تلقی شد و بحث‌های ارزشی محض و اهداف در حاشیه قرار گرفت. ولی این رفت و برگشت‌ها نشان از تأثیرات مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی بر تمایز اثباتی/هنجاری و معنای آن دارد.

۵) تغییر در شیوه نگارش مقالات اقتصادی:

یکی از آثار اثبات‌گرایی در شیوه نگارش مقالات علمی اقتصادی است. پوزیتیویست‌های امروزی روش واحدی در ارائه مقالات دارند که آن را بدیهی فرض کرده و جایی درباره آن بحث نمی‌کنند. این نحوه مقاله‌نویسی که بر مدل‌سازی بر اساس نظریات نئوکلاسیک و بررسی تجربی و آماری استوار است، مبنایی را در نظریه صدق پی می‌گیرد که گویا اقتصاد نئوکلاسیک کاملاً بیانگر جهان خارج از ذهن ماست. هدف این است که در بلندمدت بتوان تأیید استقرایی برای نظریات نئوکلاسیک یافت که در واقع همان پذیرش صدق اقتصاد نئوکلاسیک است (بولاند، ۱۳۸۵: ۷۲-۸۳).

تأکید بر عینیت و بی‌توجهی به جایگاه ارزش‌ها در مقالات از دیگر ویژگی‌های روش نگارش مقالات علمی در موضوعات اقتصادی است. این ویژگی‌های هماهنگ و یکپارچه، به بهانه استانداردسازی شیوه نگارش مقالات در تمام مجلات علمی اقتصادی اعمال می‌گردد.

پیامدهای اندیشه حس‌گرا در اقتصاد اسلامی

تأثیرپذیری اقتصاد اسلامی از حس‌گرایی و اثبات‌گرایی دارای علل و عوامل منطقی مستقلی نیست و از زاویه عینی اجتماعی نیز عمدتاً به شکل ناخواسته و در اثر آمیختگی با

اقتصادی دارای ارتباط سازمانی نیستند (Blaug, 2011, "Economics").

۴) دگرگونی هویت اقتصاد رفاه: اقتصاد رفاه،

بخشی از دانش اقتصاد است که همیشه جزئیات آن برای علم اقتصاد با مناقشه همراه بوده است. تطور معنای اثباتی/دستوری در اقتصاد رفاه تأثیراتی داشته و برخی برای اینکه بگویند یک گزاره هنجاری نیست به معنایی غیر از معنای متعارف و مشهور هنجاری تمسک جستند.

بعد از نزاع‌هایی که بر سر علمی بودن اقتصاد رفاه در گرفت، در دهه ۱۹۳۰ اقتصاد رفاه جدید مطرح شد تا اقتصادی هنجاری ارائه دهد که فاقد ارزش-داوری‌های خاص باشد. اما به زودی آشکار شد که تمایز میان اقتصاد اثباتی و هنجاری، معادل تمایز میان ارزش‌ها و واقعیت‌های غیرقابل مناقشه از یک سو و ارزش‌های مورد مجادله و بحث‌انگیز از سوی دیگر است. نتیجه این وضعیت، گسترش اقتصاد اثباتی سنتی تا حدی بود که کل اقتصاد رفاه محض را نیز در برمی‌گرفت و اجازه می‌داد اقتصاد هنجاری به مسائل خاص سیاست‌گذاری بپردازد. ضمن آنکه جدای از آنچه سیاست‌مداران می‌گویند، نمی‌شود هیچ نکته‌ای درباره ارزش‌ها و اهداف ابراز داشت (بلاگ، ۱۳۸۰: ۱۷۱).

این مسیر توسط افراد مختلفی پیگیری شد. لیتل، اقتصاد رفاه را شاخه‌ای از اقتصاد تعریف کرد که می‌کوشد چارچوبی برای ارزیابی وضعیت‌ها، اقدامات، سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی فراهم آورد. پارتو که اقتصاد رفاه با نام او شناخته می‌شود، به دنبال ارائه معیاری برای وضعیت بهینه بود که فاقد داوری‌های ارزشی باشد. اما این منظور در اقتصاد رفاه برآورده نمی‌شد، لذا یک راهکار، بیان صریح ارزش‌ها بود. مک‌لاپ هم می‌پذیرد اقتصاد رفاه، دستوری است، اما تسلیم حذف آن نمی‌شود. او معتقد است اقتصاد رفاه حتی اگر ناخالص هم باشد، بخش ضروری کار اقتصاددان است. مک‌لاپ با ردّ مقدمات

۱۴۱۷: ۳۱۷-۳۱۹). نظریور با طرح امکان اقتصاد آزمایشگاهی برای نظریات اسلامی اقتصادی در صدد جبران مشکل شهید صدر ره درباره عدم تحقق جامعه اقتصادی اسلامی است و بر این اساس، راهی برای علم اقتصاد اسلامی یافته است. یعنی ابتدا شرایط عمل به دستورهای مکتب اقتصاد اسلامی را به شکل آزمایشگاهی فراهم می‌کنیم و سپس آثار اقتصادی آن را بررسی می‌کنیم. این حرکت نیز به گونه‌ای قدم گذاشتن در همان راهی است که اقتصاد اثباتی پیموده است (نظریور، ۱۳۸۴: ۱۱-۴۴). آقانظری با پذیرش اصطلاح علم به عنوان دانش تجربی معتقد است وقتی نظریه اسلامی نصاب علمیت پیدا می‌کند که به بوته تجربه سپرده شود. این مطلب در چکیده پشت جلد کتاب وی نیز به چاپ رسیده است (آقانظری، ۱۳۸۵: ۱۷۰ و ۱۷۴).

منذر قحف از دیگر اقتصاددانان اسلامی معتقد است اسلام روشی متمایز برای حل مشکلات اقتصادی دارد و رفتار اقتصادی جزء یا جنبه‌ای از قلمرو دین است. وی اقتصاد اسلامی را دارای دو معنای نظام اقتصاد اسلامی و علم اقتصاد اسلامی می‌داند. در معنای دوم، این علم از دو منبع شناخت یعنی وحی و تجربه انسانی بدست می‌آید و علم بررسی رفتار اقتصادی انسان است. روش بحث در این علم، روش بحث علمی اسلامی است که در بردارنده ملاحظه توافق و تکامل بین منابع شناخت است. با وجود این، قحف همچنان در تفکیک علم اقتصاد اسلامی از نظام اقتصاد اسلامی کمابیش متأثر از نظرات پوزیتیویستی درباره علم است (قحف، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

انس زرقا، گستره اقتصاد اسلامی را اعم از جامعه آرمانی اسلامی و خارج آن می‌داند و از این رو علم اقتصاد اسلامی را علمی جهان‌شمول می‌بیند. وی انتخاب پیش‌فرض‌ها، موضوع تحلیل، متغیرهای مناسب برای مطالعه و انتخاب روش‌ها و معیارها برای تأیید و آزمون را

ادبیات اقتصاد متعارف حاصل شده است. بنابر این تنها به پیامدهای حس‌گرایی در اقتصاد اسلامی پرداخته می‌شود. از سوی دیگر نظریات بدنه دانشمندان اقتصاد متعارف در ایران و جهان اسلام مورد توجه این نوشتار نیست؛ زیرا این اقتصاددانان در قالب دانشمندان اقتصاد متعارف طبقه‌بندی می‌شوند و به علت تأثر از آرای جریان غالب علم اقتصاد، خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر اثبات‌گرایی قرار گرفته‌اند. لذا همان مطالب مربوط به بخش قبل با برخی تعدیلات در مورد آنها نیز صادق است. بنابر این در این نوشته تنها به بررسی پیامدهای منطقی و اجتماعی حس‌گرایی در نظریات اقتصاد اسلامی خواهیم پرداخت.

الف) پیامدهای منطقی حس‌گرایی در اقتصاد اسلامی: تأثیر پوزیتیویستی در نظریات دانشمندان اقتصاد اسلامی نیز به چشم می‌خورد. این تأثیر که منجر به عدم دخیل بودن ارزش‌ها و اخلاق در علم اقتصاد می‌شود به دو گونه قابل تصور است:

گروه اول چون موضوع علم اقتصاد را پدیده اقتصادی می‌بینند، تصویری مکانیکی و ماشینی از اقتصاد دارند و در نتیجه جایی برای اخلاق در قوانین اقتصادی نمی‌بینند. در این دسته می‌توان به فنجری، جنیدل و نجار اشاره نمود (میرمعزی، ۱۳۸۶: ۱۱: به نقل از شوقی فنجری، ۱۹۹۷م: ۶۱). این نگاه بسیار اولیه بوده و رواج چندانی میان اقتصاددانان ندارد.

گروه دوم با توجه به این که موضوع علم اقتصاد را رفتار انسان می‌دانند، آن را متأثر از ارزش‌ها و بینش‌های مکتبی می‌دانند. در نتیجه ارزش‌ها، اخلاق و سیاست و بینش‌ها در حد تأثیر بر موضوع علم اقتصاد خود را نشان می‌دهد. ولی همچنان قابلیت بررسی علمی نداشته و تنها به عنوان «داده شده»^۱ وارد علم اقتصاد می‌شود و ترجیحات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از میان این گروه می‌توان به شهید صدر ره، منذر قحف و انس زرقا اشاره نمود (صدر،

1. given

و افزایش آن برای تحقق مصالح امت اسلامی و افزایش نیروی آن است (یسری احمد، ۱۴۱۹: ۱۸). با تکمیل این مسیر می‌توان از ابعاد تعریف پوزیتیویستی از علم، رهایی یافت.

بنابر این، همانطور که اشاره شد حس‌گرایی و اثبات‌گرایی در جوامع اسلامی نیز بی‌تأثیر نبوده و تعریف علم اقتصاد اسلامی را متأثر نموده است. بر این اساس، مطالعه و بررسی ارزش‌ها و این که چه باید باشد، خارج از حوزه مطالعات اقتصادی و داده‌شده تلقی می‌شود. اقتصاددانان اسلامی برای حل این مسأله این وظیفه را به مذهب اقتصاد اسلامی محول نموده‌اند. شایان ذکر است که تفکیک بخش تجویزی از اثباتی در اقتصاد متعارف و به تبع آن در اقتصاد اسلامی تنها اختلاف در اصطلاح نیست و ناشی از مبانی اثبات‌گرایانه در تعریف علم است که جایی برای بررسی ارزش‌ها در علم نمی‌گذارد. در نتیجه این نگاه، علم اقتصاد اسلامی علمی است که به بررسی اثباتی رفتار اقتصادی اسلامی می‌پردازد که پس از تطبیق مذهب اقتصادی محقق می‌شود.

ب) پیامدهای عینی اجتماعی حس‌گرایی در کارکردهای اقتصاد اسلامی: حس‌گرایی علاوه بر آثار منطقی پیش‌گفته، کارکردهای اقتصاد اسلامی را نیز متأثر نموده است؛ به شکلی که همین تفکیک بی‌اساس منجر به نوعی ناسازگاری در نظریات اقتصاد اسلامی و التقاط در نظریات آن پس از شهید صدر ره شده است. به این شکل که:

اولاً: وضعیت موجود اقتصادی جامعه اسلامی پیش از تحقق مذهب اقتصادی توسط اقتصاد متعارف، تحلیل می‌گردد. این مطلب ناشی از غیر اسلامی دانستن مطالعه وضعیت موجود جامعه است.

ثانیاً: تحلیل‌های تجویزی، شکلی ایده‌آلی به خود گرفته و ترکیبی از فروض اقتصاد نئوکلاسیک و اسلامی گشته است. جالب توجه است که این بخش اقتصاد

چهار مسیر اساسی می‌داند که به وسیله ارزش‌ها وارد فرایند تحلیل اقتصادی می‌شوند. او این مسیر را گریزناپذیر دانسته و معتقد به جایگزینی آن با ارزش‌های اسلامی است. در نظر وی، قضیه ارزشی قضیه‌ای است که در آن به یک ترجیح، تصریح و یا اشاره شده باشد. این ارزش‌ها را نمی‌توان قضاوت علمی نمود (زرقا، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۲۴). وی اگرچه علم اقتصاد اسلامی را شامل نظام اقتصادی اسلام و تجزیه و تحلیل اقتصادی اسلامی می‌داند، اما به علت غیرعلمی دانستن ارزش‌ها، همچنان از مبانی پوزیتیویستی درباره علمی نبودن گزاره‌های ارزشی متأثر است (زرقا، ۱۳۸۳: ۱۴۲).

البته برخی این تعریف از علم را صرفاً اصطلاحی می‌دانند که استفاده از این اصطلاح خدشه‌ای به بحث وارد نمی‌کند لکن نباید فراموش کرد این تعریف از علم تنها وقتی رایج گشت که حس‌گرایی و سپس اثبات‌گرایی به جریان غالب در غرب تبدیل شد. به عبارت دیگر، این تعریف، ریشه‌مبنایی دارد و اگرچه بکارگیرنده آن، به مبانی صاحبان تعریف ملتزم نباشد، اما ناخواسته در میدان حریف بازی کرده است (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۱).

گروه سومی نیز وجود دارد مانند شوقی دنیا و یسری احمد که به تشکیل علم اقتصاد از دو بعد اثباتی و تجویزی رسیده‌اند. شوقی دنیا، موضوع علم اقتصاد اسلامی را رفتارها و پدیده‌های اقتصادی در میان مسلمانان و غیر مسلمانان می‌داند. او برای اقتصاد اسلامی رسالت دوگانه اثباتی و هنجاری می‌بیند. وی نیز استفاده از تمام منابع شناخت اعم از وحی، عقل و حواس را به شکل هماهنگ و متکامل توصیه می‌کند (دنیا، ۱۳۸۲: ۱۳۱-۱۴۶). یسری احمد، علم اقتصاد را در معنایی اعم از نظام و مذهب اقتصادی بکار می‌برد و از تعریف پوزیتیویستی علم تخلص جسته است (یسری احمد، ۲۰۰۳: ۱۷-۱۸). او معتقد است علم اقتصاد اسلامی، علمی است که در پی یافتن بهترین راه‌های کسب حلال روزی و انفاق و توزیع

اقتصاد متعارف متأثر از زمینه‌های عینی اجتماعی و منطقی است. عامل عینی اجتماعی این پدیده عمدتاً شامل انگیزه‌های از سلطه کلیسا و دولت است و اقتصاد متعارف با ظهور حس‌گرایی مورد انتقادات فراوان روش‌شناختی و نقد عدم توجه به واقعیات قرار گرفت. اقتصاددانان بخش تجویزی را وجه المصلحه قرار دادند تا بتوانند نظریات پیشین خود را حفظ کنند. به لحاظ منطقی، پیش‌فرض‌های حس‌گرایانه‌ای مانند لوح سفید بودن ذهن، انحصار ابزار شناخت در حواس پنجگانه، تفکیک گزاره‌های ترکیبی از تحلیلی و انحصار صدق‌های پیشینی در گزاره‌های ریاضی، زمینه را برای حذف ارزش‌ها از مطالعات اقتصادی فراهم نمود.

تغییر در عقلایی بودن اهداف، منجر به تغییر در انسان عقلایی گشت؛ به شکلی که انسان اقتصادی هر هدفی را می‌توانست دنبال کند و این اهداف طبق تعریف، عقلایی تلقی می‌شد. بر این اساس، حتی بحث مطلوبیت نیز که روزگاری اساس نظریات اقتصادی بود به حاشیه رفت و هدف از مراجعه به بازار، حداکثرسازی ثروت تعریف گردید. بی‌توجهی به منشأ ترجیحات و تغییر معنای عینیت در علم اقتصاد از دیگر آثار حس‌گرایی در علم اقتصاد متعارف است.

از سوی دیگر پیش‌فرض‌های لوح سفید بودن ذهن و انحصار ابزار شناخت در حس و قاعده‌مندی طبیعت، زمینه را برای روی آوردن به استقرا فراهم نمود. ولی همانطور که نشان داده شد حس‌گرایی تنها در تقویت مطالعات آماری ایفای نقش نموده است؛ زیرا تجربه از یکسو خود حامل نظریه نیست و لذا اثبات‌گرایی در علم اقتصاد منجر به اثبات مجدد نظریه‌های پیشین اقتصادی و حرکت از استقراء به اثبات‌گرایی گشت. از سوی دیگر، از آنجا که تجربه به علت تعیین‌ناپذیری نمی‌تواند یک نظریه را از میان نظریات مختلف متعین کند، رویکرد ابطال‌گرایی جایگزین روش سابق گشت و نظریات اقتصادی تنها در صورتی که

اسلامی را تجویزی به حساب نیاورده و آن را تحلیل واقعیت مفروض در جامعه ایده‌آل محسوب کرده، بر این اساس، آن را علم اقتصاد اسلامی مورد نظر شهید صدر ره به حساب می‌آورند (ن.ک. به انصاری و همکاران، ۱۳۷۸؛ رجایی، ۱۳۹۱؛ عزتی، ۱۳۹۴؛ کرمی، ۱۳۹۶؛ میرمعزی، ۱۳۸۴). این نوع اسلامی‌سازی که شهید صدر ره نیز معتقد به امکان آن پیش از تحقق نظام اقتصاد اسلامی در جامعه اسلامی نبود، ابتکاری از اقتصاددانان اسلامی پس از شهید صدر ره است (صدر، ۱۴۱۷: ۳۱۷-۳۱۹). این راهکار در نظر آنها امکان علم اقتصاد اسلامی را اثبات نموده و شبهه شهید صدر ره را مرتفع می‌کند. این جمع ناموزون صرفاً از سرناچاری نبوده بلکه نتیجه مبنای غیرعلمی دانستن بخش تجویزی از یکسو، و از سوی دیگر غیر اسلامی دانستن مطالعه علمی وضعیت موجود جامعه است.

ثالثاً: بخش سیاست‌گذاری در مطالعات اقتصاد اسلامی نیز به اقتصاد متعارف واگذار گشته و نقطه ثقل تحقیقات اقتصاد اسلامی قرار نگرفته است. تنها آثار معدودی به این موضوع پرداخته است (فراهانی، ۱۳۸۶). این امر در عمل به واگذاری سیاست‌گذاری اقتصادی به سیاست‌مداران انجامیده است.

رابعاً: بخش مدل‌سازی اقتصاد اسلامی به ترکیبی ناموزون‌تر از مدل‌ها و اهداف اقتصاد متعارف و راهکارها و اهداف اقتصاد اسلامی تبدیل شده است. برخی از مدل‌ها به دنبال برآوردن اهداف اسلامی با ابزار اقتصاد متعارف و برخی دیگر به دنبال برآوردن اهداف اقتصاد متعارف در قالب ادبیات فقهی اسلامی هستند. گونه اول را می‌توان در ادبیات مدل‌های توسعه اسلامی و گونه دوم را می‌توان در ابزارهای موجود بانکداری اسلامی، اوراق قرضه اسلامی و مانند آن مشاهده نمود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت روی آوردن به حس‌گرایی در

اخلاقی را به تصویر می‌کشید نیز بی‌اهمیت تلقی شد؛ سبک واحدی بر نگارش مقالات علمی حاکم گشت. اقتصاد اسلامی نیز با تأثیرپذیری از حس‌گرایی اقتصاد متعارف، دچار اختلال در تعریف علم اقتصاد، ناسازگاری درونی در بخش تجویزی، واگذاری تحلیل وضعیت موجود به اقتصاد متعارف، غفلت از مباحث سیاست‌گذاری و ظهور مدل‌های اقتصادی ناسازگار گشته است. این آسیب به حدی پیش رفته است که حتی تحلیل‌های تجویزی اقتصاد اسلامی نیز تنها حاشیه‌ای بر تحلیل‌های اقتصاد متعارف گشته است. ظهور بخش خصوصی با آزادی مسئولانه و حداکثرسازی نفع شخصی در قالب احکام شرعی از دیگر تجلی‌های این نوع نگاه به اقتصاد اسلامی است که مبادی علمی خود را از اقتصاد متعارف بدست می‌آورد.

مقاله حاضر با آسیب‌شناسی فوق بر آن است تا نشان دهد مسیر پیموده شده در اقتصاد متعارف و به تبع آن در اقتصاد اسلامی صحیح نیست و برای اصلاح آن باید به دنبال مسیر جایگزین دیگری گشت.

ابطال نمی‌شدند مورد پذیرش در جریان غالب علم اقتصاد قرار می‌گرفتند. رویکرد ابطال‌گرا در علم اقتصاد به روش فرضیه‌ای قیاسی شناخته می‌شود. مسیر تجربه‌گرایی به اینجا نیز ختم نشد و اقتصاددانان در مقابل شواهد مخالف نیز مقاومت نموده، دست به توجیه نظریات گذشته می‌زدند. این خود حاکی از پذیرش نوعی ابطال‌گرایی رقیق است که در بهترین حالت به هسته سخت لاکاتوشی نزدیک می‌شود. بر این اساس، نظریه‌های اقتصادی دارای هسته سختی هستند که مطالعات جدید، تنها در نظریاتی که در حکم کمر بند محافظتی برای نظریه هسته هستند عمل می‌کنند و نظریات هسته سخت به راحتی مورد جرح و تعدیل قرار نمی‌گیرند. جریان اصلی علم اقتصاد نسبت به نظریات کلاسیک و نئوکلاسیک تا حد بسیاری اینگونه عمل کرده است. شواهدی مانند نظریه مقداری پول، بازار رقابت کامل و ... همه مواردی است که تنها با تبصره‌هایی جدید دوباره به آغوش علم اقتصاد بازگشته است.

حس‌گرایی آثار عینی اجتماعی نیز بر اقتصاد داشته است. اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد تغییر نام داد و به علمی ابزاری در اختیار سیاست‌مداران تبدیل گشت و بر وظیفه تبیین، پیش‌بینی و کنترل متمرکز شد. تاریخ عقاید اقتصادی که نحوه شکل‌گیری نظریات و تأثیر و تأثرات آن از امور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- الوی، جیمز. ۱۳۸۴، «مقاله تاریخیچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه یک علم اخلاقی»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، فصلنامه اقتصاد اسلامی، ش ۱۹، ص ۱۵۷.
- انصاری، محمدجعفر؛ دیرباز، عسکر؛ کرمی، محمدحسین؛ کرمی، محمد مهدی؛ ۱۳۷۸، درآمدی به مبانی اقتصاد خرد با نگرش اسلامی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- آقانظری، حسن، ۱۳۸۵، نظریه پردازی اقتصاد اسلامی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۱۷۰ و ۱۷۴.
- بلاگ، مارک، ۱۳۸۰، روش‌شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه تبیین می‌کنند؟ تهران، نشر نی.
- بنتون، تد و کرایب، یان. ۱۳۸۶، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، نشر آگه.
- بولاند، لارنس، ۱۳۸۵، نگرش‌های معاصر در اقتصاد پوزیتیویستی، ترجمه مصعب عبداللهی. مجله اقتصادی، ش ۵۹ و ۶۰، ص ۷۰.
- پارسانیا، حمید. ۱۳۸۷، «بازخوانی علم مدرن و بازسازی علم دینی»، راهبرد فرهنگ، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ش ۳.
- پویمن، لوئیس پی.، ۱۳۸۷، معرفت‌شناسی: مقدمه‌ای بر نظریه شناخت، ترجمه رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- جابری، علی، ۱۳۸۸، «تجزیه و تحلیل مبانی معرفت‌شناختی و ارزشی علم اقتصاد متعارف و علم اقتصاد اسلامی»، پایان‌نامه دکترا، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- چالمرز، آلن اف. ۱۳۸۲، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- دادگر، یدالله، ۱۳۷۶، «کاوشی در علمیت اقتصاد و اقتصاد اسلامی»، فصلنامه معرفت، ش ۲۳، ص ۲۷.
- دادگر، یدالله، ۱۳۸۴، درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد، تهران: نشر نی.
- دادگر، یدالله، ۱۳۸۹، تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی، قم: دانشگاه مفید.
- داو، شیلا سی. ۱۳۸۸، کنکاشی در روش‌شناسی علم اقتصاد، ترجمه محمود متوسلی و علی رستمیان، تهران: جهاد دانشگاهی.
- دنیا، احمد شوقی، ۱۳۸۲، نظریه پردازی در اقتصاد اسلامی، ترجمه خداداد جلالی، مجله اقتصاد اسلامی، ش ۱۲، ص ۱۳۱-۱۴۶.
- رجایی، سیدمحمدکاظم، ۱۳۹۱، اقتصاد خرد با نگاهی به مباحث اسلامی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- زرقا، محمد انس، ۱۳۸۲، روش‌شناسی اقتصاد اسلامی، ترجمه ناصر جهانیان و علی اصغر هادوی‌نیا، مجله اقتصاد اسلامی، ش ۱۰، ص ۱۱۳-۱۲۴.
- زرقا، محمد انس، ۱۳۸۳، اسلامی کردن علم اقتصاد: مفهوم و روش، ترجمه منصور زراءنژاد، اقتصاد اسلامی، ش ۱۵، ص ۱۴۲.
- شوقی فنجرى، محمد، ۱۹۹۷م، المذهب الاقتصادى فى الاسلام، مصر: الهيئه المصرىه العامه للكتاب.
- صدر، سید محمد باقر، ۱۴۱۷ق، اقتصادنا، خراسان: دفتر تبلیغات اسلامی.
- طالعی اردکانی، محمد، ۱۳۹۱، پیش‌فرض‌های علم از دیدگاه پوزیتیویسم و ملاصدرا: بررسی مقایسه‌ای، مجله معرفت، ش ۱۷۵، ص ۱۱-۳۰.
- عربی، سیدهادی، ۱۳۸۷، «از اقتصاد اثباتی تا اقتصاد هنجاری: بنیان‌های فلسفی و ارزشی اقتصاد رفاه»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، حوزه و دانشگاه، ش ۵۷، ص ۳۱.
- عزتی، مرتضی، ۱۳۹۴، اقتصاد خرد(۳): تحلیل رفتارهای

مینی، پیرو و، ۱۳۷۵، *فلسفه و اقتصاد*، ترجمه مرتضی نصرت و حسین راغفر؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ناظمان، حمید، ۱۳۷۵، «علم اقتصاد چگونه علم شد؟» فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق ع، تهران، ش ۳، ص ۳۸.

نظریور، محمدنقی، ۱۳۸۴، «آزمون‌های تجربی در اقتصاد و کاربرد آن در اقتصاد اسلامی»، فصلنامه اقتصاد اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱-۴۴.

همایون کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۷۴، *ایدئولوژی و روش در اقتصاد*، ترجمه م قائد، تهران: نشر مرکز.

یسری احمد، عبدالرحمن، ۱۴۱۹ق، *الاقتصاد الاسلامی بین منهجیة البحث و امکانیة التطبيق*، جده، المعهد الاسلامی للبحوث و التدریب.

یسری احمد، عبدالرحمن، ۲۰۰۳م، *دراسات فی علم الاقتصاد الاسلامی*، بی‌جا، الدار الجامعیة.

یونگر، اندرو ام. ۱۳۸۶، «تمایز اثباتی هنجاری در علم اقتصاد و تقدم تاریخی آن بر تمایز واقعیت ارزش»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، فصلنامه اقتصاد اسلامی، ش ۲۶، ص ۱۵۳-۱۶۶.

Bluag, Mark, 2011, "Economics" In *Encyclopedia Britannica*, Encyclopedia Britannica Ultimate Reference Suite. Chicago: Encyclopedia Britannica.

Hausman, Daniel M and Mcpherson, Michael S, 2006, *Economic analysis, moral philosophy and public policy*, 2nd edition, UK, Cambridge university press.

Hausman, Daniel m. 2012, *Preferences, value, choice and welfare*, Cambridge university

اقتصادی در چارچوب اسلامی، تهران: سمت.
غنی‌نژاد اهری، موسی، ۱۳۷۶، *مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد*، تهران: موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.

فراهانی فرد، سعید، ۱۳۸۶، *سیاست‌های اقتصادی در اسلام*، قم: مؤسسه دانش و اندیشه معاصر.

فراهانی فرد، محمدعلی، ۱۳۹۷، *نسبت رویکردهای فراتجربی در علم اقتصاد با حکمت عملی اقتصاد اسلامی*، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۹۷، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

فراهانی فرد، سعید؛ فراهانی فرد، محمدعلی، ۱۳۹۶، *بررسی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی حساب احتمال در اقتصاد اسلامی بر اساس حکمت متعالیه*، فصلنامه دین، دوره ۱۴، ش ۳، قم: پردیس دانشگاه تهران.

قحف، منذر، ۱۳۸۴، *دین و اقتصاد: نظام اقتصادی اسلام و علم تحلیل اقتصاد اسلامی*، ترجمه حسین میرمعزی، *اقتصاد اسلامی*، ش ۱۸، ص ۱۵۷.

کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۰، *سنجش خرد ناب*، ترجمه م. ش. ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.

کواین، ویلرد ون اورمن، ۱۳۷۴، «دو حکم جزمی تجربه‌گرایی»، ترجمه منوچهر بدیعی، *مجله ارغنون*، ش ۷ و ۸.

کریمی، محمدحسین، ۱۳۹۶، *اقتصاد خرد با رویکردی انتقادی بر اساس نگرش اسلامی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

مک لاپ، فریتز، ۱۳۸۱، «اقتصاد اثباتی و دستوری»، ترجمه محمد نظریور و یدالله دادگر، دانشگاه مفید، نامه مفید، ش ۳۱.

میرمعزی، سیدحسین، ۱۳۸۴، *اقتصاد کلان با رویکرد اسلامی*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

میرمعزی، سیدحسین، ۱۳۸۶، *موضوع علم اقتصاد اسلامی*، اقتصاد اسلامی، ش ۲۸، ص ۱۱.

discovery, Routledge, London and New York, Taylor&Francis e-library.

Shanker, Stuart G., 2004, *Philosophy of Science, logic and Mathematics in 20th century*. In *Routledge History of Philosophy*, Vol. 9, New York, Routledge, p195-6.

press, Cambridge.

Mill, John Stuart, 2011, *Encyclopædia Britannica, Encyclopædia Britannica Ultimate Reference Suite*, Chicago: Encyclopædia Britannica.

Merriam-Webster Online Dictionary, 2019, "Objective", meaning 1b, 3a, retrieved from <https://www.merriam-webster.com/dictionary/objective>.

Popper, Karl, 2005, *The logic of scientific*

